

آیین نقطویان از نظر گاه فلسفی

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

محمود پسیخانی مؤسس مذهب نقطوی از شاگردان فضل الله حروفی است، بعضی احتمال داده‌اند که او همان خواجه محمود راشانی (یا: دشنانی؟) باشد که در علم و حکمت صاحب تالیف و تصنیف بود، و «در اصفهان بسیار به صحبت صاحب تأویل (فضل الله) آمدی و در نفی شعور ارواح انسانی، بعد از خرابی تن، تمهید مقدمات عقلیه نمودی» (واژه‌نامه گرگانی، صادق کیا، ص ۲۸۹، به نقل از استوانامه). در این صورت او منکر معاد بوده است.

مورخان و نویسندگان قدیم محمود را دنباله‌رو تناسخیان می‌دانند و می‌گویند در این مذهب (یعنی عقیده تناسخیه) تصرفات کرد و اصطلاحات تازه استعمال نمود، از جمله خاک را نقطه می‌خوانند... (روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۲۷۳).

اصطلاحات تازه‌ای که محمود وارد عقیده تناسخیه کرده در واقع بیان تازه اوست از این عقیده بسیار کهن، که به وجهی در هر کیش و آیینی جلوه‌ای داشته است. محمود هم تمایلات

ایرانگرایانه و باورداشتهای هزاره ای دارد و هم گوشه چشمی به تشیع و شیعیان دوخته، و هم به شیوه استادش فضل الله از حساب جمل و مناسبتهای حروفی و تأویل سود می جوید و هم با عرفان سری دارد؛ خصوصاً پیروان محمود در بیان مطالب از قالبها و کلیشه های صوفیانه استفاده کرده اند. ارتباط اینان با اسماعیلیه هم کمابیش قرآنی دارد. اما آنچه در این گفتار بدان می پردازیم وجه فلسفی این نحله است؛ در سایر موارد ذکر شده بیشتر سخن گفته ایم.^۱

با توجه به میانی تنجیمی و طبیعی نقطویه، که در جای خود بیان شده است، این کیش در درجه اول يك نحله فلسفی است و از همین لحاظ است که پیروان آن غالباً شهریان بوده اند و کمتر روستایی یا ایلیاتی بدان گرویده است. محمد بن محمود ملقب به «دهدار» که از مخالفان این مذهب است گوید: «اگر صاحب بصیرتی نظر به کتب این کوران کند، اکثر سخنان حکما و صوفیه را که در عالم طبیعت قرار داده اند می یابد، و آنچه خاصه ایشان است نامعقول و غلط صرف می بیند» (درتیم، شیراز، ۱۳۱۹، ص ۲۷).

بدین گونه به نظر این منتقد، نقطویان حرفهای حکمای طبیعی یا حرفهای حکما را در فن طبیعی گرفته اند و چیزهایی از خود بر آن افزوده اند، وانگهی طبیعیات را به باب الهیات آورده اند. شاید اشاره ملاصدرا (متوفی ۱۰۵۰ هـ ق) نیز به همین گروه باشد آنجا که می گوید: «ان بعض الجهلة من المتصوفين المقلدين الذين لم يحصلوا طريق العلماء العرفاء... توهموا لضعف عقولهم و وهن عقیدتهم و غلبة سلطان الوهم علی نفوسهم ان لا تحقق بالفعل للذات الاحدیة... مجردة عن المظاهر و المجالی، بل المتحقق هو عالم الصورة و قواها الروحانية و الحسیة، والله هو الظاهر المجموع، لا بدونه، و حقيقة الانسان الكبير و الكتاب المبين الذي هذا الانسان الصغير انموذج و نسخة مختصرة عنه» و به دنبال آن می افزاید: «ذلك القول كفر فضیح و زندقه صریحة... و نسبة هذا الامر الى اكابر الصوفية افتراء محض و افك عظیم» (اسفار، چاپ قدیم، ج ۱، ص ۱۹۶).

باید توجه داشت که دوران جوانی ملاصدرا و تحصیل ملاصدرا در شیراز همزمان بوده است با فعالیت نقطویان حوزه ابوالقاسم امری (مقتول در ۹۹۹ هـ ق) در آن شهر، و بعید نمی نماید که اشاره اش به عقاید آنان باشد، چرا که آنان نیز «لا اله الا الله المركب المبين» می گفتند، یعنی جز این پیکره جسمانی آشکار را به خدایی نمی شناختند و چه بسا در این تصور پیر و فیلسوفان هندی بودند که به قول محمد بن محمود دهدار «امناى این ملاحظه اند» (درتیم، ص ۲۷).

از جمله مأخذی که بر پیروی نقطویان از فلاسفه تأکید دارد رساله «ثقوب الشهاب فی رجم المراتب» اثر یکی از شاگردان میرداماد (فیلسوف عصر صفوی، متوفی ۱۰۳۲) است که

تلخیصی از آن را ذیلا می‌آوریم.

«دهریه... در اثبات ادوار نامتناهی فلکی به علتِ دوار تحیر گرفتار شده و در بحر تعطیل غریق گرداب ضلالت و تضلیل گشته‌اند... و فلاسفه که مخانیث ایشانند بر مخیلات عقل مُدبّر اعتماد نموده به علة‌العلل قائل شده‌اند و حشر اجساد و خرق و التیام افلاك را ممتنع شمرده‌اند، به گفتارِ باطل و قولِ لاطائلِ «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» در کفر و زندقه بر روی دل باز کرده‌اند، و بضاعت خسارت از منطق و ریاضی و طبیعی گرفته آن را سرمایه تجارت غرور ساخته‌اند و متفلسفه اسلامی تقلید فلاسفه یونانی در این باب نموده غوامض آن را قیاس به ظواهر هندسیات و ریاضیات کرده... از محجّه مستقیم شریعت انحراف نموده به هلاک و بوار افزوده‌اند.

و صوفیان که لولیان آن ضالّه‌اند در سلوک بیدای گمراهی متشبّث به حلول و اتحاد و وحدت وجود گشته با وجود کفر و طغیان از برای فریب مردم نادان ادعای اسلام و ایمان نموده‌اند و به دعوی کشف و کرامات پرداخته قلوب سفها را مایل به کیش باطل خود گردانیده‌اند و جمعی از فرقتین مزبورترین (دهریه و فلاسفه) که از الحاد و زندقه‌گریزی داشته‌اند گمان کرده‌اند که به مجرد تقلیل غذا و کثرت ریاضت و ترک حیوانی و مستلذات و اذیت بدن و ایواء خلوت به مطلوب توان رسید»^۲ و می‌افزاید: «باید دانست که اکثر رؤوس ملحده و صوفیه فلسفی بوده‌اند... طائفه اسماعیلیّه نزاریه که ایشان را ملحده الموت گویند و محمود پسیخانی و نظائرش هم فلسفی بوده‌اند»^۳

سپس به عنوان نمونه از افرادی نام می‌برد: «صادق نام، روباهکی گیلانی که کاذب است در دعوی مسلمانی، مشهور است به انتما و اتباع محمود پسیخانی و خود را از اتباع فلاسفه می‌داند... کتابی را که مشتمل بوده بر احادیث نبوی و آیات قرآنی، از سرکینه و بغض و عداوت از دست یکی از منتسبان دودمان رسالت بیرون کشیده و از روی استخفاف بر زمین زده... و در قهوه‌خانه به علانیه می‌گفته که عارف به جایی می‌رسد که هر چه کند از زنا و لواط و غیر آن از آنچه در شرع حرام است او نکرده، بلکه همه را خدا کرده. و بیدینی دیگر از ایشان با مریدان می‌گفته که در نماز چون به آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسید، باید که مرا مخاطب سازید و در معنی این آیه قصد شیخ و پیر خود کنید»^۴.

سپس مؤلف گروهی را که عقایدی در آمیخته از سخنان فیلسوفان و صوفیان دارند و آن را به ظاهر و با کلماتی از قرآن و حدیث می‌آرایند مورد حمله قرار می‌دهد، و می‌گوید «اینان» «شرح بر اشعار بدکیشان» نوشته‌اند تا شاید به وسیله آن جمعی از آیندگان را نیز به ورطه ضلالت اندازند»^۵ در عبارت اخیر اشاره نویسنده ممکن است به ملامحسن فیض باشد که به

سبب تمایل به حکما و عرفا و شعرا (رك: رساله مشوات) مورد مخالفت بعضی قشریان خشک اندیش بود و حتی تکفیرش کردند.

آن گاه به چند نام^۶ که برای ما ناشناخته است اشاره می کند و ادامه می دهد: «و بعضی از ایشان، از برای آنکه عوام کالانعام گویند نیک مردی است، به ظاهر تابع غزالی ناصبی می شوند و مانند او تجویز لعن یزید و امثال آن نمی نمایند و می گویند که شاید توبه کرده باشد. و در باطن مثل حسین ریخته گر که از مصاحبان قدیمی و دوست صمیمی [؟] روح گندیده پیر خود میر عسکری ریخته گر را به فریب دادن و گمراه کردن جهال شاد می کنند و از کمال بد اعتقادی عبدالله متجنّن تارك الصّلات کفرگوی زندیق واجب القتل را قطب نام می کنند و به این طور هرزه ها که به قالب می زنند بازار فریبندگی خود را گرم می سازند.»^۷ چون اشاره ای به ملامحسن فیض کاشانی شد این راهم یادآوری کنیم که کاشان از مراکز نقطویه بوده، و بعضی اشخاص مظنون به تصوّف نقطویانه خود را منتسب به فیض وانمود می کرده اند که البته به دروغ بوده است. چنانکه در مورد مرد عوام فریبی به نام محمدعلی مشهدی آورده اند که با توجّه به زمینۀ مناسب جلب مرید در اصفهان، پس از سفر حج همراه دستیارانش از مشهد به اصفهان آمد و سه سال در آنجا به کلاشی مشغول و از آنجا با فشار متشرعان مجبور شد به مشهد باز گردد و دنباله کار خود را بگیرد. او در مسجد ذکر جلی می گفته، و با ذکر لا اله الا الله اشعار عاشقانه می خوانده و به ریاضت (ترك حیوانی) و رقص و وجد و چله گذراندن اربعین صوفیانه مشغول می شده، و هرگاه «اهل دین معارض آن بیدین» می شده اند اظهار می داشته است که ملامحسن کاشی مرا به آن اجازت داده است. ملامقیم نامی نامه به ملامحسن می نویسد و حقیقت ماجرا را جویا می شود. ملامحسن در جواب نوشته است: «سبحانک هذا بهتان عظیم، حاشا که بنده تجویز کند رسم تعبدی را که قرآن و حدیث در آن وارد نشده باشد.»^۸

«مجملا فضایح آن شیطان صفت بسیار است... و نه آن بود که همین بر ملامحمد محسن و امثال او افترا می زده باشد بر خدا و مصطفی و ائمه هدی افترا بسیار می زده و حکایت های دروغ که فروغ از دین می برد در مساجد بر سر منبر بسیار نقل می کرد و در مسجد، مدارش بر خواندن اشعار ملاحده بود و مغنیان و مطربان داشت و مردمان نادان را به آن فسق عظیم شیفته و فریفته خود می گردانیده و می گفت: عاشقان و عارفان از روی شوق غنا کنند و معذورند و گاه می گفت: صوفیه برگزیدگان خدایند و خوانندگی ایشان در حساب غنا نیست.»^۹ و مصداق این سخن... درباب شقی دیگر که او را ادهم خلخالی می گفتند ظاهر گردید که چون مردمان نادان گمان علم بر ایشان می برند... جان از برای آن هر دو کافر می سپرند... و

فرق میان آن خراسانی... و آن خلخالی... این بود که آن خلخالی را مطلب همین مردم فریبی و حبّ ریاست بوده و می‌خواست جمعی از ابلهان او را از اولیاء دانند و در مقام تراشندگی نبود و متزهّد بود و اگر هزار تومان برای او می‌بردند قبول نمی‌کرد و بعد از آنکه قبول می‌نمود در همان دم به ملحدان و دنیاپرستان که جانیش را داشتند می‌داد و حبه‌ای از آن ذخیره نمی‌کرد و آن خراسانی میلی عظیم به دنیا داشت... و ادهم خلخالی را کلمات کفر مانند آن خراسانی بسیار بود و صاحب این شعر است:

خواست تا خود را عیان سازد به خود دور زد هم نقطه هم پرگار شد
یار اول آدم مسجود شد بار آخر خاتم محمود شد

محمود پسیخانی هم به همین روش حرف می‌گفته. نمی‌دانم جماعتی که دعوی مسلمانی می‌کرده‌اند و محمود پسیخانی را کافر می‌دانستند به چه وجه این طور سگان را از اولیاء می‌شمارند... و محمود پسیخانی و امثالش نیز اظهار زهد می‌نمودند و اکثر اوقات بنا به مصلحت خود از خدا و رسول و ائمه سخن می‌گفته‌اند. یکی از شعرای شیعه در تاریخ مرگ ملحد مزبور (محمدعلی مشهدی) گفته:

چون شیخ محمدعلی با تشلیخ^{۱۱} ناچار به سوی نار زد خیمه و میخ
بود اوسگ بایزید از آن روگردید با گربه بایزید حشرش تاریخ

و چون باقر سنجابی به عزم زیارت آن ثانی اثین محمود پسیخانی به مشهد مقدّس روی آورد. در آن دیار بیمار شده به مستقرّ اصلی خود توجه کرد. بنا بر آنکه متولّی مرقد منور حضرت رضا (ع) را از قبح عقیده آن فاجر آگاهی نبوده راضی به آن گردید که در صفّه میر علی شیر دفنش کنند. طایفه حلاجیه که در باطن، بلکه ظاهر نیز، مذهب حق امامیه را منکرند و اعتقاد به ائمه طاهرین ندارند هجومی سخت آوردند و مانع دفنش در آن آستان شدند و کالبدش را برده پهلوی جثّه خبیثه شیخ محمدعلی مزبور به دست مالکان عذاب سپردند.^{۱۲}

نقطویان در قرن ۱۰ و ۱۱ سرکوب شدند و بقایای آنان در لباس درویشان می‌زیستند، چنانکه حاج محمدجعفر قراگزلو (مجدوبعلی شاه ۱۲۳۹-۱۱۷۳ هـ ق) آنچنانکه از مرآت‌الحق برمی‌آید گویا بعضی از ایشان را دیده است. کسانی هم بودند که به صراحت نقطوی نبودند، اما متأثر از آنان به نظر می‌آیند، چنانکه میر عبداللطیف شوشتری (۱۲۲۰-۱۱۷۲ هـ ق) در تحفة‌العالم (تألیف به سال ۱۲۱۶) ذیل احوال عالمی به نام محمدبن میر علی می‌نویسد: «مولانا... در علوم متداوله ماهر بود، به سبب مصاحبت بعضی اشخاص ناجنس که از اصفهان

آمده بودند، یا به علت خبط دماغی، حلول را قائل و غلوی عظیم به تناسخ داشت و مذمت عقاید دیگران می کرد، به هر حیوانی می رسید می گفت: تو هم مثل ما مجمعی داشته ای و خار مهر گلرخان در دل شکسته ای... و از این قبیل کلمات. ارباب فهم از او متنفز شدند و او هم کناره گرفت. مدح عوام و ذم ایشان گفتی و همچنان منزوی بود تا درگذشت» (تحفة العالم، چاپ طهوری، ص ۹-۱۲۸).

یادداشتها

۱. رك: مجله تحقیقات اسلامی، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، سال دوم، ۱۳۶۶، شماره دوم، ص ۳۹-۳۱، «نگاه تازه ای به منابع نقطویه» و سال چهارم ۱۳۶۸، شماره ۱ و ۲، ص ۵۵-۶۲، «نگاهی دیگر به نقطویه»، نوشته علیرضا ذکاوتی فراگزلو.
۲. مؤلف رساله «ثقب الشهاب...» معلوم نیست (الذریعه، ج ۵، ص ۸). آقا محمد علی بن علامه وحید بهبهانی در کتاب خیراتیه (قم، انتشارات انصاریان، ۲ جلد، ۱۴۱۲) خلاصه ای از آن را نقل کرده که به آن ارجاع داده می شود.
۳. خیراتیه، ج ۲، ص ۱۵۵-۶.
۴. خیراتیه، ج ۲، ص ۱۶۹. ایوانف اسماعیلی شناس مشهور، ابوالقاسم امری نقطوی شیرازی را اسماعیلی نامیده (رك: حامدالگار، شورش آقاخان محلاتی...، ترجمه ابوالقاسم سزّی، توس ۱۳۷۰، ص ۱۱۵). وقوعی نیشابوری را هم به بسیخیان و هم به صحاحیان منسوب می داشتند (نقطویان یا بسیخیان، دکتر صادق کیا، مجموعه ایران کوده، ۱۳۳۰، ص ۳۵-۶).
۵. خیراتیه، ج ۲، ص ۱۵۸.
۶. همانجا.
۷. میر تقی سودانی (سودانی؟) که زنده اش در حضور شیخ علی نقی رحمه الله و جمعی از عدول مؤمنین به ثبوت رسیده، و صوفی نوروز که در شیراز بعد از تحقیق الحاد مقتول گردید. خیراتیه، ج ۲، ص ۱۶۲.
۸. خیراتیه، ج ۲، ص ۱۶۵.
۹. خیراتیه، ج ۲، ص ۱۴۱. مقایسه شود با دین و سیاست در دوره صفوی، رسول جعفریان، ص ۲۳۰-۲۲۹.
۱۰. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۵، ص ۱۴۵۷؛ تاریخ نظم و نشر در ایران، نفیسی، ج ۲، ص ۷۰۱؛ الذریعه، ج ۱۷، ص ۲۸۶.
- در کتاب کدو مطبخ قلندری، نوشته ادهم خلخالی می خوانیم: «... در اوان غفلت و زمان جاهلیت به انواع معاصی و اقسام منهای آلوده بودم و از هیچ فعل قبیحی و عمل شنیعی اجتناب نمی نمودم... هیچ کس را با من کاری نبود... اکنون که از محبت دنیا و پیروی هوا و خواهش لذات در گذشتم... با همه مهر بانم و با نفس خود دشمن، عوام زبان غیبت و تهمت در حق من دراز کرده اند، گاه به شیادی و سالوسی و گاه به تسنن والحاد موصوف و منسوب می سازند» (۳۹/۴۰) و نیز می نویسد: «روزی یکی از پیروان هوا و محبان دنیا درویشی را ملحد خواند درویش برگشت و گفت: اگر چه من خود را از جمیع مذاهب بیرون می دانم و ملحد را هم بهتر از خود می شمارم- با وجود اینکه ملحدان بدترین طوایف اند- ولیکن در حقیقت ملحد آن است که چون تو در اتباع هوا و اسباب دنیا آویزد» (۴۰).
۱۱. تشلیخ: سجاده.
۱۲. خیراتیه، ج ۲، ص ۱۴۴۷.